

دبیر کمیته کردستان محمد آسنگران
Tel: 00491635112025
E-mail: asangaran@aol.com

مسئول ارتباطات شهرهای کردستان عبدال گلپریان
Tel: 00358 405758250
E-mail: abdolgolparian1@gmail.com

ایسکرا ۶۲۳

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

www.m-hekmat.com

www.iskraa.net

نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

چهارشنبه ها منتشر میشود

۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱، ۱۶ مه ۲۰۱۲

سرمدییر عبدال گلپریان



ناصر اصغری

به مارکسیسم وفادار هستند و افکار
چپ هنوز در این شهر می توانند
حرکت ایجاد کنند. " جالب اینجاست
که نه تنها در سندج که سرخی اش
صدای بی بی سی را هم در آورده
است، بلکه امروز و مشخصا
امسال، جنبش کارگری و بازگشت به
مارکسیسم در دو قدمی استودیوی
بی بی سی هم بار دیگر اعلام کرد که
رهائی انسان از منجلا ب فقر و

صفحه ۲

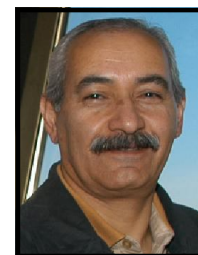
سندج و بی بی سی (۱)

سندج سنگر تحزب کمونیستی و کارگری

به دنبال مراسم اول مه سندج،
بی بی سی نوشته ای منتشر کرد با
امضای "حسام دست پیش". گرچه
این نوشته ظاهرا به مناسبت اول مه
۲۰۱۲ منتشر شده است، اما واضح
است که می خواهد مسئله دیگری را
قالب کند. عنوان این نوشته:
"سندج؛ شهری که جنبش کارگری
در آن زنده است" خود به نوعی این
انتظار را دامن می زند که دوره
جنبش کارگری به سر رسیده و نباید
در سندج زنده مانده باشد. در ادامه
همین عنوان می نویسد: "رویدادهای
روز کارگر می تواند بیانگر این باشد
که گروهی از ساکنان این شهر هنوز

قوم پرستان کرد هنوز از قطعنامه های ۱۲ اردیبهشت کارگران درس نگرفته اند

پنجد روز بعد از برگزاری روز
جهانی کارگر "کنگره ملیتهای ایران
فدرال" با شرکت افرادی از چند
حزب و سازمان قوم پرست در نروژ
اقدام به برپایی جلسه سالانه خود
نمود. در این جلسه علاوه بر شرکت
افرادی از طرفداران فدرالیسم از
بلوچ، ترکمن، عرب، آذری و
بختیار، سه جریان قوم پرست کرد
یعنی سازمان زحمتکشان، حزب
دمکرات کردستان ایران و حزب آزاد
کردستان نیز در آن شرکت داشتند.
افراد شرکت کننده در این جلسه بر
سر "حقوق ملیتهای ایران در
چهارچوب ایرانی آزاد و دمکرات" به
صفحه ۲



عبدال گلپریان

انتقاد از حزب کمونیست کارگری و یا وارفتگی سیاسی

برای بعضی ها تنها بهانه هایی
کافی است که هر از گاهی حرف
ناحقی نثار حزب ما کنند. تو گویی
برای خود بطور سالانه سهمیه تعیین
کرده اند که چندبار فقط چیزی علییه
ما بگویند، عقده خود را خالی
کنند و آنگاه با خیال آسوده به خمود
سیاسی خود باز گردند. در تنهایی
که اینها در آن زندگی می کنند این
عمل چقدر قهرمانانه به نظر می
رسد!!
صفحه ۴



حسن صالحی

دو سال بعد از اعتصاب سراسری در کردستان!

سه شنبه ۱۹ اردیبهشت ماه
سالروز اعدام فرزند کمانگر و چهار
نفر از زندانیان سیاسی، است. ۲۳
اردیبهشت ۱۳۸۹ نیز سالروز
اعتصاب سراسری مردم کردستان
ایران در اعتراض به این اعدامها و
اعلام ازجار توده میلیونی جامعه
کردستان علیه اعدام، است.
در یادمان و گرامیداشت اعدام
فرزاد کمانگر و زندانیان سیاسی که
بدست جلاخان جمهوری اسلامی حلق
آویز شدند، بررسی جنبه های مهم از

صفحه ۳

اسلامیون علیه آزادی بیان در کردستان عراق

اسلامی با حمله به تعدادی از مغازه
های مشروب فروشی و بارها صورت
گرفته و تظاهراتهایی به راه افتاده
است. اسلامی ها ادعا میکنند که
در مطلب هلمت گوران که فردی
لاتیك است و در نروژ زندگی
میکنند، به خدا و سایر مقدسات
اسلامی ها توهین شده است.
مقامات حکومت محلی
کردستان عراق نیز همگام با
جریانات اسلامی در چند کنفرانس
مطبوعاتی علیه نویسنده این
مطلب و آته نستها سخنرانی نموده و
صفحه ۳

سیاوش شهابی

طی چند روز گذشته به بهانه
انتشار مطلبی در شماره ۱۴ نشریه
«چریه» در کردستان عراق، که در
آن مطلبی از «هه لمه ت گوران»
درج شده، تحركات زیادی در شهر
«هه ولیر» (اربیل) توسط جریانات



نسان نودینیان

اعتراض توده ای مردم کردستان
علیه اعدام و جمهوری اسلامی حائز
اهمیت است.

۱- با پخش خبر اعدام فرزاد
کمانگر و ۴ مبارز و فعال سیاسی،
همزمان موج اعتراضات وسیع در
خارج از کشور و داخل براه افتاد. این

صفحه ۴

اخباری از شهرهای کردستان

ارزیابی مختصری از روز جهانی کارگر سال ۱۳۹۱
متن پیاده شده مصاحبه تلویزیون ایسکرا با محمد آسنگران

صفحه ۵

زندگی نامه من (بخش چهاردهم) / سهیلا شریفی

صفحه ۶

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

از صفحه ۱ قوم پرستان کرد هنوز ...



تکرار همان موزائیک های ملی و قومی پرداختند. سه جریان قوم پرست کرد نیز بر سر "فدرالیسم قومی و جغرافیایی تاکید کرده اند". در حالی این افراد و گروه ها سرگرم تقسیم بندی ملی، قومی و جغرافیایی در این کشور بودند که چند روز قبل از آن کارگران، تشکلهای کارگری و مردم در سنندج سرخ، کامیاران، مهاباد، سقز، پاره و اشنویه و... در قطعنامه های اول مه خواستهای انسانی و طبقاتی خود را برای چندمین بار در تجمعات روز جهانی کارگر به گوش جهانیان رساندند. ضديت دو خاستگاه طبقاتی در اردیبهشت ماه یکی در خیابانها و برای تحقق یک زندگی انسانی، دفاع از کرامت، حرمت و حقوق شهروندی به میدان آمد و دیگری برای باد زدن کینه و نفرت قومی، تقسیم بندی نژادی و جغرافیایی در قطب شمال سرگرم رایزنی برای تدارک یک سناریوی سیاه بود. کارگران و مردم بستوه آمده از فلاکت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، سالهاست که با طرح خواست و مطالبات به حق، انسانی، چپ و رادیکال خود و در زیر سر نیزه حاکمان اسلامی به خیابان می آیند و هم سرنوشتی انسانی و طبقاتی مردم و کارگران را فریاد می زنند، از حقوق مهاجرین افغانستانی گرفته تا حقوق زن و کودک، از حق ایجاد تشکلهای مستقل کارگری از دولت گرفته تا همبستگی با کارگران جهان از حق آزادی بیان گرفته تا ممنوعیت اعدام و دهها خواست و مطالبه مدرن و انسانی دیگر که همگی گویای سطح توقعات کل جامعه ۹۹ درصدی در ایران است را فریاد می زنند. این خواستها و مطالبات تازگی ندارد بلکه سالهاست که فعالین کارگری، تشکلهایشان و مردم برای تامین و تحقق آنها زندان، شکنجه شلاق و انواع تحقیر و توهینها را از سوی حاکمان مفتخور اسلامی سرمایه



در چنین شرایط و اوضاع و احوالی است که جریان قوم پرست و فدرالچی به تکاپو افتاده اند که با برگزاری چنین اجلاس هایی، حاشیه ای شدن و بی ربطی شان به خواست و مطالبات مردم را با دمیدن در شیپور قوم پرستی قدری جبران کنند. این را دریافته اند که جامعه هر روز بیش از پیش دارد به چپ می چرخد. این را بو کشیده اند که خواست و مطالبات مندرج در قطعنامه های تشکلهای کارگری در روز جهانی کارگر تنها اعلام جرم علیه حاکمان اسلامی ضد کارگر نیست بلکه علیه تمامی شائبه های قومی، ناسیونالیستی و عقب مانده این احزاب و جریانات نیز هست اما هنوز از آن درس نگرفته اند. برپایی کنگره هایی از این نوع، تلاشی بیهوده برای خوش رقصی این نیروها

در معادلات منطقه ای و از بالای سر مردم است. ضديت جریانات قومی و ناسیونالیست با خواست و مطالبات جنبش کارگری و اکثریت مردم جامعه، هم عرض ضديت و دشمنی حکومت اسلامی با همین خواستها و مطالبات است.

تشکلهای، فعالین کارگری و مردم کردستان با شعارهایشان، با بند بند قطعنامه های رادیکال، انسانی و طبقاتی خود، راه را بر تحقق هر گونه خط کشی قومی و جغرافیایی این دسته جات قوم پرست خواهند بست و نخواهند گذاشت که این نیروها با افق کور و به بن بست رسیده شان به تلاش بیش از سه دهه آنان خون بپاشند. آرمان و آرزوهای انسانی و طبقاتی کارگران و مردم در کردستان هیچ گاه اجازه نخواهد داد که این باندها کپی فساد و عقب ماندگی احزاب ناسیونالیست بازرانی و طالبانی را در کردستان ایران عرضه کنند. کارگران و تشکلهای کارگری برای تحقق همبستگی جهانی با کارگران جهان، برای دفاع از کرامت انسانی خود و هم طبقه ای هایشان به زندان رفته اند، مورد توهین و تحقیر واقع شده اند، بخاطر احقاق حقوق انسانی و پایمال شده شان متحمل شکنجه و شلاق شده اند و قطعاً اجازه نخواهند داد که جریانات حاشیه ای، عقب مانده و متشکل در احزاب و باندهای قومی گردانندگان صحنه سیاسی جامعه شوند. قوم پرستان گویا هنوز از قطعنامه های ۱۲ اردیبهشت روز جهانی کارگر درس نگرفته اند. بکرسی نشاندن و تحقق هر بند از مفاد قطعنامه های روز جهانی کارگر در شهرهای کردستان و در سراسر ایران، تضمینی برای حاشیه ای شدن هر چه بیشتر افق کور و به بن بست رسیده جریانات قومی و ناسیونالیست کرد خواهد بود. تحقق افق، خواستها و امیال کارگران و مردم شهرهای کردستان در قطعنامه هایشان، بازار بند و بست قوم پرستان و ناسیونالیستها را در کردستان و هر نقطه ای از ایران تعطیل خواهد کرد. کمونیسم و آرزوهای مدرن و انسانی کارگران جنبشی وسیع و روبه گسترش است. مدتهاست که دوران حکومتهای طوایف، قوم و قبایل و باندهای مسلح وابسته به آنان به سر رسیده است.

۱۵ مه ۲۰۱۲

از صفحه ۱ سنندج و ...



سنندج آنچنان پررنگ نبوده است که کسی امروز بخواهد با خیال راحت قلب واقعیت کند. "حسام دست پیش" در ادامه این "دعای" خود می نویسد: "همانند دیگر شهرهای کردستان ایران، هویت کردی نقش بارزی در تحولات و رویدادهای شهر سنندج داشته است، اما ساخت اجتماعی و روند

شهرنشینی و میزان تعامل این شهر با مرکز در نوع نگرش و صف بندی جریان های سیاسی در آن تاثیر گذار بوده است. توضیح دادم که "هویت کردی" یک شعبده بازی بیش نیست که می خواهد چیزی نصیب ناسیونالیسم و اسلامیسم کند، منتها "ساخت اجتماعی و روند شهرنشینی" و همچنین "صف بندی جریان های سیاسی" الحق تأثیر زیادی را بر رادیکالیسم و رشد مارکسیسم و جنبش کارگری گذاشت. منتها صف بندی جریان های سیاسی حتی تأثیر بیشتری بر اوضاع سنندج و اول مه های متعاقب آن داشت. صفی از کمونیستهای در این شهر جلوی مبارزه مردم افتادند که توده ها آنها را بعنوان رهبران مبارزه عملی خود پذیرفته بودند. احزاب و سازمانهایی، از جمله کومله کمونیست، در حال سازماندهی مبارزه مردم بودند که کوچکترین تره ای برای خودمختاری ناسیونالیستی و هویت کردی خرد نمی کردند. "صف بندی جریان های سیاسی" اشاره ای ضمنی به متحزب بودن جامعه کردستان دارد که سنندج بطور مشخص سنگر محکم تحزب کمونیستی بود و این تحزب کمونیستی مبارزه مردم را نه در راستای اهداف ناسیونالیسم کرد و یا اسلامیسم احمد مفتی زاده و سپاه زرگاری، که در راستای اهداف طبقاتی طبقه کارگر سازماندهی و رهبری می کرد.

۱۴ مه ۲۰۱۲

فلاکتی که سرمایه داری برای بشریت به ارمغان آورده، این امر فقط رسالت مارکسیسم و جنبش کارگری است. بی بی سی خود را به کوچه علی چپ زده تا به مخاطبین فارسی زبان خود حقیقت را وارونه - که کار همیشه این رسانه بوده - جلوه دهد.

در میان همه مهملائی که نویسنده بی بی سی سر هم کرده است و همه وارونه سازی حقایقی که در این نوشته منعکس شده است، اما رسالتش دوختن کلاه می از نمدی است که نمی گیرد. می خواهد برای ناسیونالیسم کرد و اسلامیسم اعتباری بخرد؛ منتها روز (اول مه) و جای (سنندج) نامناسی را انتخاب کرده است.

نویسنده بی بی سی می گوید: "به عنوان ادعائی اولیه باید گفت که وقایع روز کارگر در سنندج را نمی توان تنها به توانایی جنبش چپ یا جنبش کارگری نسبت داد. به نظر می رسد که بخشی از توانایی جنبش کارگری در این شهر به زمینه ای برمی گردد که جنبش هویتخواهی کردها در این شهر تولید کرده است. "خود ایشان هم می گوید که این فقط یک "دعا" است. سرکوب جمهوری اسلامی و عقب نشینی بخش وسیعی از نیروهایی که در سازماندهی انقلاب دست داشتند، توانست بخش وسیعی از مردم انقلاب کرده ایران را به خانه بفرستد؛ اما در کردستان که مثل بقیه جاهای دیگر ایران، هیچ مطالبه اش از انقلاب به تحقق نپیوسته بود و نیروهای رهبری کننده انقلاب هم عقب نشستند، مردم همچنان در خیابانها ماندند و انقلاب همچنان ادامه داشت. بخشی از نیروهایی که در کردستان درگیر با حکومت ضدانقلابی برآمده از انقلاب بودند، هویت کردی را علم کردند. این مسئله هیچ زمانی در باره

از صفحه ۱ دو سال بعد از اعتصاب ...



اعتراضات نتیجه سالها مبارزه و تلاش برای آزادی فرزند کمانگر در شکل تظاهرات، و فعالیتهای آکسیونی و کمپین های بین المللی بود که جمهوری اسلامی را تحت منگنه فشار بین المللی قرار داده بود. این فعالیتها توانستند بیش از دو سال اعدام فرزند کمانگر و فعالین سیاسی را متوقف کند. اما، جمهوری اسلامی که بر اعدام و ایجاد فضای رعب و ترس بنیان حکومتی و قدرتش شکل گرفته، بالاخره اقدام به اعدام این فعالین سیاسی گرفت که خود بازتاب وسیعی در انزوا و محکومیت جهانی رژیم اسلامی بدنبال داشت، و همچنین بر موج ناراضیتهای توده ای و عمومی در خارج کشور که در شکل حمله به سفارتخانه های آنها، برگزاری ده ها میتینگ و تظاهرات بود، زمینه های موقعیت ابرکتیو مناسبی برای اقدامات اعتراضی و توده ای در شهرهای کردستان را فراهم کرد، و عملاً رژیم اسلامی را در سرکوب ناراضیتهای علیه اعدامها و سپس اعتصاب را ناتوان، و تناسب قوای سیاسی را به نفع مردم و ناراضیتهای شکل گرفته، به انجام رساند.

در یک کلام فراخوان به اعتصاب تجلی شکوهمند ناراضیتهای و اعتراض به اعدام و تلاش برای لغو مجازات اعدام بود. ۲. اعتصاب ۲۳ اردیبهشت ۱۳۸۹ عکس العمل بموقع، فوری و ابرکتیو مردم کردستان علیه جمهوری اسلامی و جواب اجتماعی علیه اعدام فرزند کمانگر و چهار زندانی سیاسی علی حیدریان، فرهاد وکیلی، شیرین علم هولی و مهدی اسلامیان بود.

مردم جامعه را از منازشان بیرون میاورند و به جرم دفاع از آزادی بیان، بجرم مخالفت با زن ستیزی، بجرم فعالیت سیاسی، بجرم مخالفت به نابرابری و در دفاع از انسانیت و آزادیخواهی، بجرم کمونیست بودن، به زندان میاندازند و آنها را دسته دسته اعدام و یا سنگسار میکنند، متحدانه اعتراض کردند. مبارزه با اعدام و لغو مجازات اعدام امر مشترک جامعه و شهروندان مدنی اش است. پیروزی اعتصاب در ایجاد سنگر مبارزه شهروندان جامعه کردستان در سطح میلیونی علیه و برای لغو اعدام بود. ۳. جدال و کشمکش جمهوری اسلامی و مردم کردستان در سی سال گذشته تابعی از مبارزه، رو در رویی و تغییر تناسب قوا بوده است. این جدال در هر دوره ای تابعی از تعرض طبقات اجتماعی بوده است. در سالهای ۱۳۶۴ بعد در سنندج، سقز، مهاباد و تعدادی از شهرها با قدرتگیری جنبش برپایی اول ماه مه ها روز جهانی کارگر که در شکل علنی و با شرکت هزاران نفر از کارگران و شهروندان مزدبگیر برگزار میشد، این تناسب قوا در شکل تعرض کارگران و مزدبگیران جامعه در تقویت حق طلبی و مطالبات روشن در شکل قطعنامه ها ابراز وجود کرد. در مراسم های روز جهانی زن و برگزاری فستیوال های کودکان که توده عظیمی از مردم در شهرها در آن شرکت داشتند، ابراز وجود و علنی جامعه و اعتراضات و حق طلبی هم در فضای سیاسی و مناسبات مردم و جامعه تاثیرات معین و قابل رویت خود را داشته است.

اعتصاب ۲۳ اردیبهشت ماه ۱۳۸۹ در بطن تحریک اجتماعی و سراسری مردم ناراضی و جنبش مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی قرار داشت. انزجار عمومی و توده ای از جمهوری اسلامی

بشکل علنی در بیشتر شهرهای ایران جریان دارد. در خرداد سال ۱۳۸۸ جنبش میلیونی با شعار مرگ بر خامنه ای خیابانهای تهران و ده ها شهر اصلی و مهم و صنعتی در ایران را بلرزه در آورده بود.

۴. اعتصاب نفوذ اجتماعی کمونیسم و چپ در جامعه را بشکل روشنی بیان کرد. این اعتصاب توسط سازمان کردستان حزب کمونیست ایران - کومه له فراخوان داده شد. و توسط حزب کمونیست کارگری ایران، مبارزان کمونیست و تعداد قابل توجهی از شخصیت های چپ و کمونیست بشکل وسیع و همه جانبه ای مورد حمایت و پوشش تبلیغی و سازماندهی، قرار گرفت.

کومه له اگر چه با اقدامی بجا و انفجاری مبتکر فراخوان این اعتصاب بود، اما در برخورد به آن و گذاشتن این موفقیت بزرگ در کاتاگوری "جنبش انقلابی کردستان" عملاً دستاوردهای اعتصاب را محلی و کردستانی کرد. و عملاً دامنه سیاسی این اعتراضات را محدود کرد.

۵- مواضع و گفتار ناسیونالیسم کرد در جریان اعتصاب و بعد از آن مایه مزاج، رسوایی و مسخره بود. تعدادی از آنها از محصولات "نظم نوین جهانی" و از شیفتکان "دیالوگ" تا ساعاتی قبل از شروع اعتصاب سکوت کرده بودند. اما، وقتی استقبال وسیع مردم شهرهای کردستان و اقبال بالای موفقیت اعتصاب را دیدند از اعتصاب حمایت کردند. اینها خارج از حمایت لنکان وقتی اعتصاب با موفقیت بسرانجام خود رسید، تلاش کردند که اعتصاب را محلی و کردستانی کنند. و طبق شیفت ناسیونالیسم با محلی کردن اعتصاب میخواستند که این موفقیت پیروزمندانه را دستمایه مذاکره و بند و بست با جناحهایی از جمهوری اسلامی و جریان "سبز" کنند.

بعنوان نتیجه گیری؛ خواست اصلی و پرچم اعتصاب بیست و سوم اردیبهشت هشتاد و نه انزجار عمومی از اجرای احکام اعدام بود. تا زمانیکه رژیم اسلامی و حاکمیت سیاه این نظام مذهبی و اسلامی وجود دارد مبارزه و اعتراضات مردم در ایران و در خارج از کشور ادامه دارد. در حال حاضر صدها

اسلامیون علیه آزادی بیان ...



قانون درخواست علمای دینی را اجرا کند. #

اما این باورهای مذهبی مردم و قدرت اسلام به مشابه یک دین نیست که در کردستان عراق علیه مدرنیسم و چپ قدم می کند، بلکه نیاز حکومت اقلیم کردستان و عراق برای ادامه سیاست سرکوب مردم و مخصوصاً چپ در این کشور است که اسلام در حال اضمحلال و منزوی خاورمیانه را به جلوی صحنه می کشاند. مدتی پیش نیز در روز جهانی کارگر، عباس کامیل، سخنگوی اتحاد علیه بیکاری، به هنگام رسیدن به میدان تحریر بغداد برای شرکت در اعتراضات روز جهانی کارگر دستگیر شده بود.

دوره حاضر دوره تعیین کننده ای در عراق است. کشمکش نیروهای سیاسی و اجتماعی هنوز به یک تعیین تکلیف دراز مدت تر نه در ساختار حکومت مرکزی عراق و نه در اقلیم کردستان منجر نشده است. اوضاع سیاسی بی ثبات است و نیروهای بورژوازی، از جمله احزاب قومی و مذهبی کردستان هر چند با حمایت های دولتی، اما قادر به کنترل قطعی اوضاع و تحمیل تمام و کمال برنامه خود به جامعه نیستند. کل عراق در یک بحران و بلاتکلیفی سیاسی بسر میبرد. در این اوضاع است که خطر چپ و کمونیسم باعث شده تا هم حکومت اقلیم کردستان و هم حکومت مرکزی عراق، در یک برنامه ریزی هماهنگ علیه قدرتگیری یک کانون چپ و سوسیالیستی به میدان بیایند.*

فرمان بستن نشریه «چریه» و دستگیری سردبیر آنرا صادر کرده و هم اکنون تعدادی از مسئولین این نشریه را زندانی کرده اند. طی این اقدامات، یکی از اعضای وزارت اوقاف کردستان عراق در مصاحبه با صدای آمریکا مدعی شده است که مقاله منتشر شده در نشریه چریه، نه فقط توهین به عقاید مسلمانان که توهین به تمامی ادیان آسمانی است و خواستار برخورد شدید با آن شده است.

پیرامون این وقایع، سندیکای روزنامه نگاران کردستان عراق طی بیانیه ای، مدعی شده است که تعطیلی این نشریه به دستور هیچ نهادی نبوده است بلکه خود مدیران نشریه چنین تصمیمی گرفته اند. در این بیانیه آمده که رئیس سندیکای روزنامه نگاران کردستان شاخه اربیل در جلسه ای پیشنهادی به مسئولین این مجله داده تا برای آرام کردن اوضاع، در اولین گام به خواست و انتخاب خودشان مجله را برای مدتی تعطیل کنند.

این در حالیست که طبق اخبار منتشر شده، سردبیر و تعدادی دیگر از روزنامه نگاران عضو این نشریه هم اکنون بازداشت و روانه زندان شده اند و در موضعگیریهای بعدی نیز، نجیروان بارزانی رییس حکومت اقلیم کردستان با انتقاد از آزادی بیش از حد مطبوعات و روزنامه ها در اقلیم اعلام کرد: به شدت با هر گونه توهین به مقدسات دین اسلام برخورد خواهد شد. نجیروان بارزانی با بیان اینکه نباید به بهانه آزادی بیان خطوط قرمز را زیرپا نهاد و به عقاید و باورهای مسلمانان توهین شود اظهار داشت: حکومت اقلیم کردستان آماده است برای جلوگیری از تکرار دوباره ای این حرکت شنیع، طبع

فعال سیاسی و ده ها نفر از رهبران کارگری در زندانهای رژیم اسلامی در بند و زندانی هستند، مبارزه برای لغو مجازات اعدام و آزادی زندانیان سیاسی و مبارزه قاطعانه تا رسیدن به این اهداف. لغو اعدام - و آزادی

از صفحه ۱ انتقاد از حزب کمونیست ...

حامد خاکی یکی از این افراد است. حرف زیادی برای گفتن ندارد ولی تا دلتان بخواهد دشمن حزب ماست. این دشمنی چنان هیستریک است که حتی حاضر نیست به واقعات به دیده انصاف بنگرد. دنیای پوشالی او بر حقیقت دنیایی متأسفانه پیشی گرفته است. اخیراً وی از پیوستن نسان نودینیان به حزب کمونیست کارگری برآشفته شده است و ظاهراً این مسئله "خواب سیاسی" وی و چند نفر دیگر مثل او را برهم زده است. او مثل برخی دیگر، برای نسان نودینیان تکلیف تعیین می کند که علت جدایی از حزب کمونیست کارگری و دوباره پیوستن به این حزب را حتماً باید توضیح دهد. و وقتی که نادر بکتاش در جواب به آنها به درست می گوید که "فعالیت حزبی، پادگان نظامی نیست، می شود رفت و

برگشت. بیخشنید ژنرال!" نادر بکتاش را هم مورد حمله قرار می دهد. و کلاً به این بهانه همان حرفهای تکراری علیه حزب ما را بیان می کند.

سؤال این است که چرا برای عده ای پیوستن دوباره نسان به حزب کمونیست کارگری تبدیل به یک مسئله شده است؟ خوب مطابق اصول سازمانی ما "هرکس که خود را کمونیست و در اهداف اجتماعی حزب شریک بداند و آماده باشد برای تحقق این اهداف در چهارچوب حزب کمونیست کارگری ایران به فعالیت متشکل بپردازد، میتواند به عضویت حزب درآید. کناره گیری و خروج از حزب نیز امری آزاد و داوطلبانه است." نسان نودینیان در اطلاعیه بازگشتن به حزب توضیح مختصری داده بود که به اندازه کافی

گویا بود و ما هم به او خوشامد گفتیم. مسئله به همین سادگی است. مردم عادی این را می فهمند. برایشان جای ستوال زیادی ندارد. حتماً می گویند که کار خوبی کرد چرا که یک دست صدا نداده و باید حزبی را تقویت کرد. ولی روشنفکر ما با این مجاب نمی شود. بخشا به این خاطر که نسان به حزب کمونیست کارگری پیوسته است و آنها نمی خواهند سر به تن این حزب باشد چه رسد به اینکه نسانها دوبار عضو شوند. ولی مسئله فقط بر سر این نیست. اینها چنان در خلوت و تنهایی خود فرو رفته اند که منفرد بودن برایشان فضیلت شده است. تو گویی اگر به حزبی بپیوندی کفر بزرگی را مرتکب شده ای. می توان "منسپرد" بود و "عزت و احترام" بیشتری داشت و تازه از بالای برج کاغذین اینها به تفسیر و مبصری دنیا نشست. درد اینجاست. سوز اینجاست. اینها را

باید با دنیای خیالی خودشان تنها گذاشت زمانی که بطور عجیبی اصرار دارند که در این دنیا باقی بمانند.

اما حامد خاکی به این بهانه همانطور که گفتم چیزهایی را به سوی ما پرتاب کرده است که البته حرفهای تازه ای نیستند. برخی از این اتهاماتی که این دوستان به ما می زنند من را یاد ماجرای کنفرانس برلین می اندازد. در آزمون جناحهای مختلف حکومتی از عظمت کار ما چنان به هراس افتاده بودند که هر یک دیگری را به این امر متهم می کردند که با حزب کمونیست کارگری تباخی کرده است. به اصطلاح تباخی کردن حزب ما با جریان اصلاح طلب حکومتی و یا خامنه ایی و کلاً آن داستانهایی که آزمون از سوی جمهوری اسلامی بافته می شد همانقدر محیرالعقول بود که

امروز اتهامات این دوستان مبنی بر همدستی ما با جناحی از حکومت!! اینها را باید به حساب این گذاشت که حزب کمونیست کارگری ایران پرچم نه قطعی به جمهوری اسلامی را بدست دارد و با دعوت مردم به انقلاب و اعتراض علیه جمهوری اسلامی خواب راحت این دوستان را برهم می زند. بعلاوه در مورد اینکه حزب کمونیست کارگری چقدر منشا اثر است مایلم به حامد خاکی بگویم از پنجره خوابگاهت سرت را بیرون بیاور و کمی دور و بر خودت را نگاه کن. حتماً رد پای ما را خواهی دید. و بالاخره همه رقابتی که یک روز از این حزب به هر دلیلی رفته آید از همه شما دعوت می کنم این حزب را تقویت کنید و دوباره به آن پیوندید. در برهه زمانی حساسی بسر می بریم و ما به نیروی با تجربه همه شما عزیزان نیاز داریم.

اخباری از شهرهای کردستان

در اثر ریزش تونل دو کارگر جان باختند

بر اساس خبر دریاقتی روز شنبه مورخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۱ دو کارگر با نام های حبیب الله امانی و عادل بهرامی در اثر ریزش تونل واقع در جاده مریوان جان خود را از دست دادند. کارگران جان باخته از اهالی روستای لایه ن از توابع شهرستان کامیاران بودند. همچنین یکی از کارگران نیز زخمی شد که به بیمارستان انتقال دادند. پروژه مذکور به پیمانکاری شرکتی با نام معتبر می باشد. کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری ضمن اعلام اینکه فقدان شرایط ایمنی و استاندارد در محیط های کار عامل این گونه حوادث بوده و منفعت طلبی کارفرمایان را مسئول مستقیم حوادث ناشی از کار برای کارگران می داند، مرگ این عزیزان را به خانواده و دوستان این دو کارگر تسلیت گفته و خود را در غم این عزیزان شریک می داند.

گزارشی کوتاه از وضعیت کارگران پروژه تونل سد داریان

اعتصاب کارگران در شیفت شب و روز شد و کارفرمایان با این وعده که برایتان اضافه کاری حساب می کنیم و پولش را پرداخت می کنیم کارگران را راضی کردند که بر سر کارهایشان برگردند. لازم به ذکر است که این کارگران در یک محیط نا امن کار می کنند که هر لحظه امکان ریزش کوه و سنگهای بزرگ وجود دارد. سر و صدای زیاد و گرد و غبار بیش از حد و نبود تهویه مناسب و بوی بد و رطوبت و نبود امکانات بهداشتی از قبیل مواردی هستند که این کارگران باید در مقابل حقوق ناچیز آن را تحمل کنند.

جان باختن یک کارگر در محل کار در کامیاران

بر اساس گزارش رسیده، روز چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت سال ۹۱، یک کارگر با نام "صدیق قربانی" در محل کار به علت نبود امکانات ایمنی، جان باخت. لازم به ذکر است که کارگر جان باخته "صدیق قربانی"، کار سنگ کاری را انجام می داد و حدود بیست سال سابقه کار داشت. متأسفانه به علت عدم امکانات ایمنی در محل کار، سقوط کرد و در دم جان سپرد. وی دارای دو فرزند و چهل سال سن داشت.

وضعیت علی نجاتی بحرانی شده است

بر اساس خبر ارسالی به کمیته هماهنگی، وضعیت جسمی علی نجاتی کارگر و عضو هیات مدیره ی سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه به حالت بحرانی درآمده است. با وجود تایید پزشک قانونی استان خوزستان، کمیسیون پزشکی بیمارستان گلستان، تایید پزشک قانونی شوش و تایید و هشدار پزشکان زندان دزفول مبنی بر وخامت اوضاع جسمی علی نجاتی و لزوم آزاد کردن وی، به دلایل نامعلوم، دستور آزادی علی نجاتی صادر نمی شود.

همچنین با وجود صدور نامه ی مرخصی پزشکی برای مراجعه ی نجاتی به پزشکان متخصص و انجام آنژیوگرافی و قرار گرفتن تحت مداوا و با وجود اینکه دادستان شوش نیز نامه ی مربوطه را امضا و تایید کرده است، از آزادی موقت نجاتی برای مرخصی پزشکی و پی گرفتن مداوا، به دلایل نامشخصی جلوگیری شده و نجاتی در شرایط بسیار بحرانی در زندان دزفول در می کشد و هر لحظه بیم سخته ی قلبی وی می رود. اکنون فشار خون نجاتی در هر روز چند بار به بالای ۱۶ می رسد،

تنگی نفس و درد در قفسه ی سینه دارد، به هنگام راه رفتن چشمش سیاهی می رود و تپش قلب شدید می گیرد.

نجاتی اکنون با احتساب ایام بازداشت موقت بیش از نیمی از مدت حبس خود (۷.۵ ماه از ۱۲ ماه) را با درد و رنج سپری کرده و به واسطه ی صدور حکم قضایی و پزشکی مبنی بر عدم تحمل کیفر "قانوناً" باید آزاد شود. کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، مسولیت هرگونه عواقب ناشی از ننگه داری نجاتی در زندان را مستقیماً متوجه مقامات قضایی و مسوولان زندان می داند و خواهان آزادی فوری علی نجاتی است.

اعتصاب کارگران شرکت صلب استیل

شرکت ساختمانی صلب استیل واقع در جاده کامیاران - سنندج می باشد که تحت نظارت جهاد سازندگی بوده و از اواخر سال ۸۹ در شهر کامیاران شروع به احداث ۴۲ واحد مسکونی کرده است. ۴۰ نفر از کارگران و استاد کاران مشغول در این پروژه امروز ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۱ در پی عدم پرداخت ۴ ماه حقوق از طرف شرکت صفحه ۸

ارزیابی مختصری از روز جهانی کارگر سال ۱۳۹۱ من پیاده شده مصاحبه تلویزیون ایسکرا با محمد آستگران



آوات فرخی: در خبر رسانی های جهان انعکاس وسیع اول ماه امسال را شاهد بودیم. شما چه تصویری از اول ماه امسال دارید؟

محمد آستگران: تا آنجایی که به اول ماه مه یا روز جهانی کارگر مربوط است در ابعاد جهانی این روز مراسم هایی بزرگی برگزار شده است. معمولاً این روز هر سال جشن گرفته میشود. تظاهرات و راهپیمایی های صورت میگیرد و کارگران بسیاری از کشورهایی که اول ماه مه در آن به رسمیت شناخته شده است کار را تعطیل کرده و به خیابان ها میروند. خواست ها و مطالبات خودشان را مطرح میکنند و کوشش میکنند که متحد شوند و با اتحاد و یک پارچگی خود را حفظ کنند. در جایی مثل کشور های غربی در دل اوضاعی تازه تر امروز مراسمهای اول ماه مه برگزار شد. جنبش وال استریت و جنبش ۹۹ درصدی ها به عنوان یک جنبش ضد کاپیتالیستی علیه سرمایه داران و سیستم موجود به میدان آمدند. این جنبش در بسیاری از کشورها قدرت نمایی کرد و امسال هم تا حدودی رنگ و بوی آن را در راهپیمایی ها و مراسم های اول ماه مه میشد حس کرد.

مشخصاً در کشورهایی مثل ایران و منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به دلیل انقلاباتی که صورت گرفته بود این فضا به درجاتی تاثیر خودش را گذاشت. وقتی که بحث ایران میشود مقداری موضوع متفاوت است امسال علییرغم اینکه شاهد قطع نامه ها و اطلاعیه های متفاوت از طرف تشکل های کارگری و فعالین کارگری بودیم ولی بجز در کردستان ما شاهد مراسم های چشمگیری و به درجاتی اجتماعی نبودیم. در جمع های کارگری و کارخانه ها مراسم های کوچکی برگزار شده است ولی به جز کردستان در هیچ کجا بعدی اجتماعی به خود نگرفته است.

آوات فرخی: میشود بگویند علییرغم اینکه سرکوبهای جمهوری اسلامی در همه شهر ها مشابه به

هم است، چرا در کردستان کارگران و فعالین کارگری به خیابان ها آمدند و مراسم برگزار کردند و خواست مطالبات خود را مطرح کردند. اما جاهای دیگر اینطور نشد. فرق کردستان با شهر های دیگر چیست؟

محمد آستگران: این یک بحث مفصل است اما اگر بخواهم فقط سر خط موضوع را باز کنم این است که این مسئله فقط محدود نیست به روز جهانی کارگر، در روز جهانی زن هم به همین صورت بود و متأسفانه تشکل های کارگری و فعالین کارگری در ابعادی سراسری تر به جز کردستان، یک سری تفکر و سنت بر آنها حاکم شده است که تصویرشان از تعادل قوای فعلی نادرست است. تصویر و تحلیل آنها با اوضاع سیاسی ایران منطبق نیست. در کردستان مشخصاً در شهر سنندج فعالین کارگری با سازمان دادن مراسمهای ۸ مارس و اول ماه نشان دادند که تعادل قوا طور دیگری است. معلوم شد که تحلیل بخش قابل توجهی از فعالین و تشکلهای کارگری با شرایط سیاسی فعلی در ایران منطبق نیست.

علاوه بر سنندج در دیگرشهرهای کردستان فعالین با پرکتیک خود نشان دادند که در دل این شرایط هم میشود کارهایی انجام داد. با این حال باید تاکید کنم یک تفاوت وجود دارد و این واقعیت مهمی است که در کردستان جنبش چپ، جنبش سوسیالیستی قدرتمند تر است، اجتماعی تر است. این یک فاکتور خیلی مهم است. برای اینکه فعالین کارگری در دل همچنین شرایطی راحت تر به استقبال این مناسبتها میروند. حتی به درجاتی هشت مارس هم به همین شکل بود.

اما متأسفانه در شهرهای دیگر خارج از کردستان تشکل های کارگری علییرغم اینکه سالهای قبل توانسته بودند به درجاتی از این فضا خارج شوند و دست به اقداماتی متحدانه تر و اجتماعی تر بزنند، امسال دوباره به سنتهای قدیمی رجعت کردند. این در حالی بود که به دنبال تحولات سیاسی ای که در خود ایران و دردل اوضاعی که در سطح منطقه و جهان روی داده است مشخصاً تا آنجایی که بحث منطقه ای و جهانی است فاکتور انقلابها و جنبش ۹۹ درصدیها خیلی مثبت بودند. توقع این بود که فعالین و تشکلهای کارگری ایران این فاکتورها را ببینند و تاثیرات آنها را به رسمیت بشناسند. اما فعالین کارگری به هر حال نظر و تحلیلی را نمایندگی کردند که این تعادل قوا و تحولات مهم جهانی را در پراتیک خود

کارگری زنده است.

بر خلاف نظر آنها جنبش کارگری در همه جا زنده است. ولی جنبش کارگری در جاهای دیگر به دلیل دیدگاهها و نظرات نادرست بعضی از فعالین و بعضی از تشکل ها نتوانست آن طور که قدرت و توانایی دارد به میدان بیاید. اما در کردستان به دلیل حاکم بودن فضایی سیاسی که اساساً نظراتی رادیکال تر و به نظر من دقیق تر از اوضاع داشت، باعث شد این حرکت اتفاق بیفتد و با پرچم سرخ صدها نفر به خیابان ها بریزند. همچنانکه پارسال هم چنین اتفاقی افتاد.

به نظر من بعد از اتفاقات سال ۸۸ بخشی از فعالین کارگری به درجاتی محتاط شده اند. فکر میکنند باید صبر کرد. فکر میکنند اوضاع تغییر کرده است و از نظر آنها خطر امنیتی بیشتر شده است. اما یک فاکتور مهم را نمیبینند و آن این است که جمهوری اسلامی از همیشه ضعیف تر شده است. صف جمهوری اسلامی متشتت تر و پراکنده تر شده است. در عین حال از منظر جامعه حقانیت و حق به جانبی مبارزات و اعتراضات کارگران و مردم بیشتر شده است. انقلابات منطقه و جنبش اشغال وال استریت و جنبش ۹۹ درصدی ها فاکتور مهمی است که به ضرر سرمایه داران و حاکمان و به نفع کارگران اتفاق افتاده است. این فاکتور به نظر میرسد که در ایران نگاهی عمیق بهش نشده است. اشکالی که به چشم می خورد دلیل اصلیش همین است.

در کردستان هم البته دو نوع نظر دو نوع کاروشیوه کار و و سبک فعالیت برای این روز به چشم میخورد. شیوه ای اجتماعی در دل شهرها به شکلی حق طلبانه آمد و به مردم فرخوان داد و در مقابل رژیم قد علم کرد و ایستاد و مراسم خود را برگزار کرد. نظری دیگر این بود علییرغم اینکه تعهد داده بودند که کاری نکنند و کاری هم کردند و لی از شهرها بیرون رفتند و به پارک ها و کوه و دشت و خارج از شهر روی آوردند. در آنجا مراسمشان را برگزار کردند علییرغم خسته نباشید به همه آنها و علییرغم اینکه دست همه را به گرمی میفشارم و فکر میکنم که فعالیتی چشمگیر انجام دادند، ولی این دو نظر و این دو نوع شیوه کاری یکی نیستند. دو چیز متقابل همدیگر هستند نه موازی با هم. شیوه ای اجتماعی و شیوه ای غیر اجتماعی.

آوات فرخی: شما بحث این دنوع نظر را کردید که در بین فعالین کارگری وجود دارد به هر حال مسئله خواست و فعالیت کارگران و مسئله سرکوب جمهوری اسلامی هم وجود داشته دارد. برای اینکه این دو نظر

باهم یکی شوند، و به اتحاد برسند و همین الان هم که چند نفر از فعالین کارگری در زندانها هستند و مرتب دستگیر میشوند و با قید وثیقه آزاد میشوند... و برای اینکه این مسائل بیش از این اتفاق نیافتند پیشنهاد شما برای فعالین کارگری در ایران چیست باید چه کار کنند و به آنها چه میگویند؟ که یک دست و هماهنگی بین فعالیت های خود را مهیا کنند؟

محمد آستگران: پیشنهاد من این است که قبل از هر چیز این اتفاقات گذشته را ارزیابی کنند. قبل از هر چیز باید فعالین و دست اندرکاران و تحلیل گران و کارگران پیشرو رهبران کارگری و تشکلهای کارگری بنشینند و این اتفاق را برسی و ارزیابی کنند. به نظر من توان کارگران در ایران بیشتر از این بود. امکان تشکل های کارگری بیشتر از این بود. احتمال داشت بتوانند کاری اجتماعی انجام بدهند. نمی گویم حتما میتوانستند مراسمی مانند مراسم شهر سنندج برگزار کنند، ولی میشود کار دیگری کرد و اجتماعی تر فعالیت را سازمان داد. می شد متحدانه تر ظاهر بشوند. می شد جمع هایی از کارخانه های مختلف و تشکلهای مختلف یک قطعنامه معین امضا کنند و تحرک و امیدواری بیشتری را به راه بیاندازند. می شد فرخوان بدهند مشخصاً در جایی مثل میدان انقلاب تهران و در آنجا تجمع کنند. جمهوری اسلامی غیر از کاری که در سنندج انجام داد میتوانست چه کار بکند؟

در بدترین حالت می آمدند و چند نفر را دستگیر میکردند ولی اعتراضات کارگران و مردم زحمتکش، در انظار جامعه حقانیت بیشتری کسب میکرد. مصمم بودن کارگران و فعالین کارگری را بیش از پیش نشان می داد که روز خودشان را میخواهند جشن بگیرند. کارگران قرار نبود از در و دیوار کسی بالا بروند، قرار نبود روی کسی اسلحه بکشند. قرار بود در این روز خودشان مراسم بگیرند، که به نظر من می شد این کار را انجام بدهند.

به همین دلیل ارزیابی این مسئله مهم است خود ارزیابی درست و مسئولانه این حرکت زمینه اتحاد و تحرک بیشتری به وجود می آورد. ولی علییرغم همه اینها فعالین کارگری و تشکل های کارگری تا این لحظه از خود گذشتگی های خیلی زیادی را از خود نشان داده اند. تعداد زیادی از فعالین کارگری تهدید شده اند و زیر فشار تهدید و تعقیب جمهوری اسلامی هستند و تعدادی از آنها تا الان هم در زندان هستند. این واقعی است ولی برای اینکه از این مرحله بگذریم و این شرایط



زندگی نامه من (بخش چهاردهم)

پیش برده میشد و جمع شدن در میدان اردوگاه و خوش و بشهای پایان ناپذیر اردوگاه معلومه در آنجا دیده نمی شد.

علاوه بر آشپزی و کارهای دیگر اردوگاه، هر کسی که در آن اردوگاه مستقر بود، باید در امورات خدمات رسانی به کمیته مرکزی هم شرکت می کرد. من هفته ای یکبار آشپز ناوندی میشدم و در جریان این آشپزیها بود که فهمیدم رفقای کمیته مرکزی بجز چند نفر، زیاد هم آدمهای پرکاری نبودند و راستش خیلی هم از فضای سوت و کور اردوگاهشان لذت نمی بردند. آنها هم مثل دیگر پیشمرگان بودند که بدلیلی به موقعیت کمیته مرکزی راه پیدا کرده بودند. بعضی از آنها بخاطر سابقه درخشان نظامی اشان در آن موقعیت قرار داشتند و خیلی اهل سیاست و کتاب نبودند و بندرت چیزی در نشریات می نوشتند. شاید باور نکنید اما بعضی از آنها حتی از استانداردهای رفتاری معمولی پیشمرگ کومه هم پائین تر بودند. شوخی و بزله گوئی و پشت سر مردم حرف زدن خیلی در میان جمعی از این افراد مرسوم بود. ساعتها بعد از نهار و شام می نشستند و در مورد دیگران حرف می زدند و می خندیدند. یکروز با سینی چای وارد مقر نهارخوری ناوندی شدم و فوری متوجه شدم که داشتند در مورد من حرف می زدند. تا من را دیدند ساکت شدند و سرشان را پائین انداختند. من کمی سرخ شدم اما خودم را نباختم. گفتم "چیه داشتید در مورد من حرف می زدید؟" گفتند "چرا فکر می کنی در مورد تو حرف می زدیم؟" جواب دادم "از قیافه اتان معلوم است. ولی اگر در مورد من حرف می زدید بهتر است چیزهای خوب بگوئید." یکی از آنها پرسید "حالا چرا باید حتما چیزهای خوب در مورد تو بگوئیم" با پرروئی تمام جواب دادم "چون هیچ چیز بدی در مورد من وجود ندارد که بخواهید راجع به آن حرف بزنید" بعد از کمی سکوت یکی از آنها که خیلی دماغش را بالا می گرفت و من هیچوقت از او خوشم نمی آمد و اصلا نمی دانستم چرا عضو کمیته

مرکزی شده است با لحنی که سعی می کرد تمسخر آمیز باشد گفت "بعضیها چه از خودشان راضی هستند" من هم در حالی که از اتاق خارج میشدم گفتم "چرا نباشم" میدانستم کمی زیاده روی کرده ام، اما آنروزها عاشق بودم و بیشتر روی ایرها راه می رفتم تا روی زمین و برایم مهم نبود دیگران در مورد من چی فکر می کردند.

واقعیت این بود که بیشتر مطالب جدی نشریات و بخش عمده ادبیات حزب توسط منصور حکمت و یا اعضای از کمیته مرکزی نوشته میشد که در خارج کشور مستقر بودند. کمیته مرکزی کومه بیشتر مسئولیت اداره اردوگاهها و رادیوها و هدایت مبارزه مسلحانه در کردستان را برعهده داشت. افراد جدی تر این کمیته مانند ابراهیم علیزاده برای رادیوها و نشریات سازمان کردستان مطلب می نوشتند و سعی داشتند نبض تشکیلات را در دست داشته و بر آن نظارت وسیعتری داشته باشند. ابراهیم علیزاده دبیر کمیته مرکزی کومه فکر می کنم یکی از پرکارترین افراد این کمیته بود و از احترام عمیق و مذهبی گونه ای در میان پیشمرگان برخوردار بود. او با کادرهای تشکیلات مانند فرزندان سرخورد می کرد و تلاش داشت هوای همه را داشته باشد. تشکیلات هم متقابلا مانند پدری مهربان با احترام به او برخورد می کرد و هر کس هر جا دچار مشکلی جدی میشد و نمی توانست با مسئول ارگانش آنرا حل و فصل کند به او مراجعه می کرد. او را بندرت میشد بیرون چادرش دید و معمولا تا ساعتها بعد از نیمه شب هنوز چراغ چادرش روشن بود. هنگام نهار و شام هم اگر جلسه نداشتند و یا با کسی قرار نداشت، زیاد نمی ماند و در گفت و گوهای رایج بعد از غذا شرکت نمی کرد.

درمانگاه و محل زندگی من در اردوگاه ناوندی یک چادر نسبتا بزرگ بود که در ابتدای اردوگاه مستقر شده بود و با گونیهای سنگین خاک اطراف آنرا محکم کرده بودند که باد و باران به درون راه پیدا نکند. قسمت بالای چادر را درمانگاه کرده بودم و در قفسه ها و کارتنهای متعددی داروها و وسایل اولیه جراحی و پانسمان و غیره را چیده بودم و دستگاه فشار خون را هم بالای یکی

از این قفسه ها آویزان کرده بودم. و در گوشه ای چند پتو را بشکل یک تخت کوچک روی زمین پهن کرده بودم که مراجعینم روی آن دراز می کشیدند و من معاینه شان می کردم.

قسمت جلویی چادر محل زندگی من بود. یک چراغ علاءالدین برای گرم نگه داشتن چادر و دم کردن چائی وسط چادر بود و من کیسه کوچک لباسهایم با کمی از خرت و پرتهایی که داشتم را در گوشه ای چپانده بودم و چند تا پتو که نقش رختخواب من را داشت هم در یک گوشه بود که میشد به آن تکیه داد و مطالعه کرد. اولین بار بود که خودم به تنهایی یک چادر داشتم و کلی به آن افتخار می کردم. آنجا من فرد مهمی بودم. مراجعینم را معاینه می کردم و برایشان دارو تجویز می کردم و زخمهایشان را پانسمان و حتی بخیه می زدم. تنها در صورتی که نمی توانستم از عهده درمان برآیم و احساس می کردم مریض احتیاج به سطح بالاتری از معالجه دارد، آنها را به اردوگاه معلومه پیش دکتر می فرستادم. بیشتر کسانی که به من مراجعه می کردند، سردرد و بیماریهای جزئی داشتند که با یک مسکن میشد آنرا درمان کرد. تقریبا همیشه چند نفر در چادرم بودند و من بعضا مشغول مداوا و بعضا مشغول پذیرائی از آنها بودم. ساکنین قدیمی تر اردوگاه به شوخی می گفتند "از وقتی تو به اینجا آمده ای سردرها هم بیشتر شده است." اوایل این حرف را جدی نمی گرفتم. پیش خودم فکر می کردم بازهم از این حرفهای خاله زنی. اما بتدریج متوجه شدم که تا حدودی واقعیت در این شوخی وجود داشت. یکی دو نفر از پسرهای جوان گردان مهاباد (که آن دوره مسئولیت محافظت از کمیته مرکزی را برعهده داشت) تقریبا هر شب سردرد می گرفتند و به من مراجعه می کردند. منم طبق معمول به آنها مسکن می دادم و بعد هم آنها را دعوت می کردم به دیگر مهمانانم ملحق شوند و چائی بخورند و معمولا تا دیروقت می نشستیم و حرف می زدیم و می خندیدیم. بعد از مدتی فهمیدم که درد اصلی آنها سردرد نبود وقتی پیدایشان میشد، میگفتم بیا فعلا یک چائی بخور و کمی بنشین بعد ببینیم چی میشه. و در بیشتر

مواقع بعد از یکی دو ساعت گپ زدن کاملا فراموش میکردند که سردرد داشته اند. این دیگر شده بود جوك و هر کس می گفت سرم درد می کند، دیگران با خنده می گفتند سهیلا بهش يك چائی بده خوب میشه.

شاره یکی از دخترهای گردان بعد از مدتی، عملا خودش را به چادر من منتقل کرد. من و او با هم خیلی دوست شده بودیم و من عادت نداشتم خودم تنهایی جائی بخوابم. برای همین از اینکه شاره را همیشه در چادرم داشته باشم، خوشحال بودم. علاوه او بچه های گردانش را میشناخت و به موقع توصیه های لازم را برای اینکه با کی چطوری رفتار کنم، به من میکرد. شاره چند سالی از من بزرگتر بود و دختری ساده و مهربان بود که تقریبا در هیچ نقطه تشابهی با من نداشت. او چند ماه قبل همسرش را در یکی از جنگها از دست داده بود و هنوز با خاطره او زندگی می کرد. گاهی وقتها به فکر فرو می رفت و گاهی با دیدن چیزی یا کسی ناگهان میزد زیر گریه. دوست داشت همیشه در مورد دوستش حرف بزند و اینکه چطور با هم دوست شده بودند و چقدر همدیگر را دوست داشتند. بعضی وقتها کوهی که می دانستم او پشت آن، در روستای بغلی است را هم دوست داشتم و همیشه به آن کوه نگاه می کردم و سعی می کردم محسوس کنم که او آن پشت دارد چکار می کند" این احساس را بخوبی میشناختم. چون کسی که من دوست داشتم هم تازه گیها برگشته بود و درست پشت کوه در اردوگاه معلومه بود.

علی و بیشتر کسانی که با من دوره پزشکیاری دیده بودند، برگشته بودند به اردوگاه معلومه و قرار بود یک دوره پیشرفته تر پزشکیاری ببینند که آگاهی علمی بیشتری نسبت به کارشان داشته باشند و بهتر بتوانند از عهده وظایف سنگینشان برآیند. من در این دوره شرکت نداشتم. چون من پزشکیار گردان نبودم و طبق ارزیابی مسئولین مرکز پزشکی، احتیاجی به دیدن چنین دوره ای نداشتم. ظاهرا همان اندازه آگاهی پزشکی که من داشتم برای کارهایی که بر عهده من بود کافی بود و علاوه به اندازه کافی



توانی از این استفاده کنی." زنهای دیگر هم در حالی که او را دعا می کردند آنرا از او گرفته و توی شلوار زن زانو چپاندند. من و پروین باورمان نمی شد که چنان فقر و فلاکتی را داشتیم با چشمان خودمان مشاهده می کردیم. ببخود نبود که آمار بیماریهای زنان آنقدر بالا بود. بعد از جمع و جور کردن زانو و پوشاندن او با یک پتو، بعنوان مهمانوازی برای من و پروین چائی و نان و ماست آوردند. از دیدن غذا در آن شرایط و در میان آنهمه بوی خون و عرق حالم بهم می خورد ولی با وجود این سعی کردم به نشانه احترام لقمه ای بخورم. نمی دانم چطور توانستم آن لقمه را فرو دم. تمام مدت یک نیروی دیگر از داخل معده ام تلاش می کرد لقمه توی دهانم و هر چیز دیگری که در داخل شکم بود را بریزد بیرون. پروین که خود حال و وضع بهتری از من نداشت با عجله بلند شد، مقداری قرص آهن و ویتامین برای خانم زانو گذاشت، مجدداً تولد کودکشان را تبریک گفت و زدم بیرون. بیرون در کوچه های سرد و تاریک هر دو چند نفس عمیق کشیدیم و از آنجا دور شدیم. تا چند روز بعد از این ماجرا بوی خون و عرق و نم آن خانه و آن فضا در سرم جا خوش کرده بود و مرا راحت نمی گذاشت. بدیختی و فلاکت غیر قابل تصویری در اطراف ما وجود داشت و ما نمی توانستیم کاری برای آن مردم انجام دهیم. حتی درمان آنها هم برای ما مجاز نبود و روابط دیپلماتیک ما را با دولت عراق دچار مشکل می کرد. ما اجازه نداشتیم با مردم عراق قاطی شویم. رژیم صدام نگران بود که مردم از ما ایده بگیرند و بر علیه رژیم قیام کنند. وقتهای که در اردوگاههای خودمان و دور از مردم بودیم، بهتر بود. حداقل اینهمه بیچارگی مردم را با گوشت و پوست خود لمس نمی کردیم.

ادامه دارد

فقر و بیکاری و بی خانمانی بیدار میکرد و کمبود دکتر و درمان نبودن امکانات بهداشتی به شیوع بیماریهای زیادی در بین مردم دامن زده بود. هر چند ما اجازه و امکانات رسیدگی به مردم منطقه را نداشتیم، اما بسیاری مواقع چاره ای نبود و ما همیشه سرمان شلوغ بود. یک روز عصر مردی به درمانگاه آمد و با گریه و زاری از ما خواست که زنش را که در حال زایمان بود کمک کنیم. می گفت ساعتهاست درد می کشد و هر آن ممکن است خودش و بچه اش تلف شوند. من و پروین مقداری دارو ریختیم توی یک کیسه و با او رفتیم. بعد از گذشتن از کوچه پس کوچه های کثیف و فقر زده به محل زندگی آنها رسیدیم. مردهای زیادی دم در ایستاده بودند و با هم حرف میزدند. در وسط یک اتاق که تاریک و نمور بود و بیش از بیست زن و کودک در آن ازدحام کرده بودند، زنی رنگ پریده و بیحال دراز کشیده بود. از تشک و ملاقه خبری نبود و زیر او تنها یک پتوی کثیف و یک نایلون قرار داشت و چند تا پیرزن دورش نشستند و دعا می خواندند. خوشبختانه درست قبل از رسیدن ما نوزاد بدنیا آمده بود و تنها کاری که پروین کرد کمک به دفع جفت بود و تزریق یک آمپول مسکن و یک آمپول ویتامین. زن بیچاره در یک حوضچه از خون خودش خوابیده بود و لازم بود هر چه سریعتر او را و آن محیط را تمیز کرد. پروین از زنهایی که دور و برش ایستاده بودند خواست که به او شورت و نوار بهداشتی بدهند که او بتواند شلوارش را بپوشد. همه با تعجب به همدیگر نگاه کردند و گفتند چنین چیزهایی ندارند. پروین گفت حداقل مقداری پارچه یا چیزی که بتوان از آن بعنوان نوار استفاده کرد، تهیه کنند. یکی از زنهای دست برد توی شلوار خودش و یک پارچه نسبتاً بزرگ که معلوم بود زمانی لباس کسی بوده است را در آورد و گفت "من دیگر آخرهای پیرودم است. می

مرکزی سنگین شده بودند و چندین خانواده پیشمرگ که دیگر نمی توانستند در شهرهای ایران بمانند به اردوگاه آمده بودند و به شوهر و پدرشان ملحق شده بودند. برنامه صبحگاهی به مرور زمان تعطیل شده بود و از مدتها قبل دیگر کسی در اردوگاه معلومه در مقرها غذا نمی خورد. یک سلف سرویس بسیار بزرگ ساخته شده بود که چند صد نفر را در خود جا می داد و همه اردوگاه معلومه صبحانه و نهار و شام را آنجا صرف می کردند که از نظر امنیتی بسیار امکان ضربه پذیری را بیشتر می کرد.

کومله ناچار بود به جای دیگری نقل مکان کند و رادیوهایش را در اردوگاه دیگری مستقر سازد. قرار شد تا پیدا کردن جای بهتر و انجام مذاکرات لازم با دولت عراق، در اردوگاه چناره مستقر شویم. شروع کردیم به جمع کردن و بستن بار و بنیلهای و انتقال وسایل. مرکز پزشکی و بیشتر پزشکیاران و واحدهای آن به اردوگاه چناره منتقل شدند. من همچنان در اردوگاه ناوندی مانده بودم و تا زمانی که ناوندی منتقل میشد من و درمانگاه هم می بایست بمانیم. اما چون دیگر مرکز پزشکی در اردوگاه معلومه نمانده بود یکی از دکترها و دو پزشکیار دیگر را هم فرستادند که با من کار کنند و به مسائل درمانی ناوندی رسیدگی نمایند. چند ماه دوران انتقال هم سخت و هم هیجان انگیز بود. من هیچوقت از مستقر شدن یکجا برای مدتی طولانی خوش نیامده است و رفتن از آنجا و مستقر شدن در یک محل تازه برایم جاذبه داشت. تیم پزشکی ما فکر می کنم جزو آخرین کسانی بود که آن منطقه را ترک کرد. ما را فرستادند باساک، یکی از روستاهایی که نزدیک اردوگاه چناره قرار داشت، تا درمانگاه کوچکی آنجا دایر کنیم.

باساک در واقع نیمچه شهر بود با یک خیابان دراز و مجموعه زیادی از ساختمانهای محکم سیمانی. مردم آنجا هنوز وادار به ترک خانه و زندگی خود نشده بودند و کسانی هم که از روستاهای اطراف رانده شده بودند به آنجا آمده بودند و به شهر حالت جنگ زده داده بودند. اکثر خانوارها بسیار شلوغ بود چون مردم ناچار بودند اقوامشان را که از روستاهای دیگر رانده شده بودند، پناه دهند.

برطرف شده بود. ناگهان حرف زدن در مورد احساس خیلی راحت تر شد و به او گفتم چقدر دوستش داشتم و چقدر این مدت به او فکر کرده بودم و چند تا نامه را نیمه نوشته پاره کرده بودم. علی که یادش رفته بود کلاس دارد تمام راه را تا اردوگاه ناوندی با من آمد. وسط راه روی تپه ای بین دو اردوگاه روی برفها نشستیم و چند ساعتی با هم حرف زدیم (کت علی را انداخته بودیم زیرمان). رهگزان با تعجب به ما نگاه می کردند که در آن هوای سرد روی برفها نشستیم و حرف می زدیم. ما چیزی حالیمان نبود. همینکه با هم بودیم و در کنار هم برایمان کافی بود. سرما، برف و کلاس و کار همه فرعی شده بودند. وقتی رسیدیم به اردوگاه ناوندی دیگر هوا داشت تاریک میشد و علی می بایست خیلی زود برگردد. او را میدیدم که از تپه سرازیر شد و رفت. انگار داشت پرواز می کرد. هفته بعد برای اولین بار همدیگر را بوسیدیم. من برای اینکه قدم به او برسد روی یک بلوک سیمانی ایستاده بودم.

مدتی بود که دیگر معلوم بود مانن در آن اردوگاهها امکان پذیر نیست. توپ بارانها همچنان ادامه داشت و بیشتر و بیشتر میشد. از طرف دیگر شواهدی در دست بود که جمهوری اسلامی تلاش میکرد به درون اردوگاههای ما راه پیدا کند و به ما ضربه بزند. راستش با توجه به درندشت بودن بی در و پیکر بودن اردوگاه اینکار اصلاً سخت نبود. اردوگاه معلومه بر سر راه رفت و آمد مردم روستاهای اطراف قرار داشت و بطور مرتب مردم و پیشمرگان اتحادیه میهنی از وسط اردوگاه (پشت فروشگاه) رد میشدند و نمی شد جلوی آنها را گرفت. برای کسی که می خواست به داخل اردوگاه نفوذ کند و یا آنرا شناسائی کند خیلی آسان بود که خودش را به شکل یکی از روستائیان و یا یکی از پیشمرگان اتحادیه میهنی در بیاورد. تمام راهکارهای امنیتی که کومله پیش روی خود می گذاشت هم بنظر نمی رسید زیاد موثر باشد. از طرف دیگر اردوگاه هر روز بیش از پیش از حالت اردوگاه نظامی در می آمد و شکل اردوگاه پناهندگان را بخود می گرفت. آمادگی نظامی و آموزشیهای نظامی کم رنگ شده بود. ارگانهای

زندگی نامه...

از صفحه 6

نیرو نداشتند که کسی دیگر را بجای من بفرستند و من بتوانم در این دوره شرکت کنم. این موضوع زیاد خوشایند من نبود. چون با وجود اینکه در اردوگاه ناوندی خیلی احساس مهم بودن می کردم، اما ترجیح میدادم در بین جمع پر شور و با حال دوستانم باشم و دانش پزشکی را تقویت کنم. از همه مهمتر اینکه دوست داشتم دوباره با علی ساعتها قدم بزنم و به او نزدیک باشم.

بعد از مدتها سرو کله زدن با احساس، دیگر تقریباً مطمئن شده بودم که علی برای من خیلی بیشتر از یک دوست معمولی بود. دوری از او برایم سخت تر شده بود و نمی توانستم ببینم که او با من سرد و خشک رفتار کند. (این تاکتیک را علی مدتی امتحان کرد که چیزی نمانده بود قلب مرا بشکند). فرشته فکر می کرد من ببخودی اینهمه سخت میگیرم و معتقد بود احساسی که من به علی داشتم عشق واقعی بود. او مرا تشویق می کرد برای علی نامه بنویسم و به او بگویم. اما من همه نامه ها را نیمه کاره پاره می کردم و نمی توانستم خودم را قانع کنم. با برگشتن علی به اردوگاه و اینکه او را اینهمه نزدیک به خودم (درست پشت کوه) میدیدم، دیگر نمی توانستم جلوی خودم بگیرم و اغلب مواقع متوجه میشدم که افکارم از من فرار کرده اند و در اردوگاه معلومه به سیر و سیاحت مشغولند.

میخواستیم با علی حرف بزنم. اما مطمئن نبودم که علی هنوز هم من را دوست دارد و نمیدانستم اگر بگویم نه من چکار خواهم کرد. یکروز که برای گرفتن مقداری دارو به اردوگاه معلومه رفته بودم، علی را دیدم که با کمال داشتند به یکی از کلاسهای بعد از ظهرشان می رفتند. کمال بعد از زد و بدل کردن چند کلمه و کمی شوخی خداحافظی کرد و رفت و علی همراه من آمد و ما مانند گذشته شروع کردیم به حرف زدن. من حالم را پرسیدم و او در جواب یکی از آن لبخندهای شیطنت آمیزش را تحویل داد و گفت "حالا که با تو هستم خیلی خویم" انگار با این جواب همه شک و تردیدهایی

از صفحه ۴ **اخباری از شهرهای ...**

مذکور دست از کار کشیدند و اعلام نمودند تا زمانی که حقوق معوقه آنها پرداخت نشود به سر کارهایشان باز نخواهند گشت.

جانباختن یک کارگر در محل کار

بر اساس گزارش رسیده، روز دوشنبه ۱۸ اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۱ "غالب زارعی" کارگر سازمان آب سنندج در محل کار بر اثر نبود امکانات ایمنی جان خود را از دست داد. لازم به ذکر است که "غالب زارعی" در حین کار در تالار پردیس سنندج بر اثر ریزش چاه، زیر آوار ماند و جان باخت. نبود امکانات ایمنی هر از گاهی کارگران را به کام مرگ می‌کشد. این اولین و آخرین مورد نیست که کارفرمایان به خاطر سود بیشتر و هزینه نکردن برای امنیت کار، جان انسان‌ها را فدای منافع خود می‌کنند.

اخراج ۱۹۰ نفر از کارگران سد ژاوه

بر اساس گزارش رسیده، شرکت پیمان کاری "معتبر" به مدت ۴ ماه حقوق، عیدی، پاداش و سنوات کارگران این شرکت را پرداخت نکرده است.

شرکت مذکور، از جمله پیمان کاران سد ژاوه است. لازم به ذکر است که ماه اردیبهشت سال جاری با وجود عدم پرداخت حقوق و مزایای ۴ ماه، حدود ۱۹۰ نفر از کارگران را اخراج کرده است.

مرگ کارگر افغانی متعاقب حمله پلیس

بر اساس خبر رسیده به کمیته هماهنگی، یک کارگر ۲۲ ساله ی اهل افغانستان در اثر سقوط از ساختمانی در تهران و در محل کار جان خود را از دست داد.

"نصیب"، کارگر ۲۲ ساله اهل ولایت کابل، که در پروژه‌ی مجتمع سازی وابسته به شرکت تعاونی کارکنان مخابرات در نزدیکی میدان آزادی و ابتدای جاده مخصوص در خیابان ریاحی، که موسوم به پروژه ی ریاحی است کار میکرد، از ارتفاع

سقوط کرده و بلافاصله در اثر ضربه ی وارد شده جان خود را از دست داد. علت وقوع این حادثه حمله ی نیروهای پلیس برای دستگیر کردن مهاجرین بدون مدرک و به اصطلاح غیر قانونی بوده است. نبودن حفاظ های لازم برای جلوگیری از سقوط و کمبود موارد ایمنی نیز از دیگر عوامل این حادثه ی ناگوار بوده است. کارگران مهاجر افغانی به ویژه کارگرانی که بدون کارت شناسایی و یا اوراق هویتی لازمی که از سوی مقامات ایرانی صادر شده باشد مشغول به کار می باشند همواره در بدترین شرایط در حال استنمار شدن هستند. در صورت وقوع حادثه و یا حتا مرگ در حین کار، نه کارفرما و نه دولت مسوولیتی در قبال آنها بر عهده نمیگیرند. کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، ضمن اظهار تاسف از مرگ این کارگر جوان افغانستانی، خواهان صدور اوراق هویتی و شناسایی برای تمام مهاجرین ساکن در ایران و ممنوع کردن هرگونه تبعیض در مورد آنهاست.

وضعیت جسمانی بهنام ابراهیم زاده فعال کارگری در بند

به گزارش رسیده به کمیته ی هماهنگی، بهنام ابراهیم زاده فعال کارگری در بند انزراحتی شدید جسمانی رنج می‌برد. وی مدت‌هاست که از درد در ناحیه گوش رنج برده و دچار عفونت شدید گوش شده است. علیرغم تقاضاهای مکرر وی و خانواده اش مبنی بر رسیدگی پزشکی و مداوا، تاکنون مسئولین زندان به وضعیت وی رسیدگی نکرده اند. لازم به یادآوری است که مشکلات جسمی بهنام ناشی از دوران زندان است و مسئولیت حفظ سلامت وی بر عهده مسئولین زندان است.

درب کارخانه آرد آدمی و آزادی را به روی کارگران بستند!

بر اساس گزارش رسیده، کارفرمای کارخانه آرد آدمی و

آزادی، مانع از ورود کارگران به محیط کارخانه شده است.

کارخانه آرد آدمی و آزادی، واقع در میدان مکیان سقر، مشهور به کارخانه آرد ۵ طبقه، سالهاست که در این شهر در حال کار است. مسئولان این کارخانه همیشه به اشکال مختلف حقوق کارگران را تضییع کرده اند و هر بار به بهانه های واهی دستمزد کارگران را ماه ها پرداخت نکرده اند. هر زمان کارگران درخواست حقوق کرده اند، نماینده کارفرما به بهانه اینکه کارخانه در حال بحران بسر می برد از پرداخت حقوق کارگران خودداری کرده است و اظهار داشته است که پولی برای حقوق کارگران وجود ندارد تا آن را پرداخت کنیم.

لازم به ذکر است که حدود ۳ ماه کارگران هیچ گونه پولی دریافت نکرده اند. کارفرما اظهار داشته است که نمی تواند کارخانه را اداره کند، او از کارگران خواسته است که کارخانه را ترک کنند. در پی این وضعیت، کارگران ۳ ماه است که هر روز به کارخانه مراجعه می کنند و تا ساعت ۲ بعد از ظهر در حیاط کارخانه تجمع کرده و سپس به خانه های خود برمیگردند.

در تاریخ ۲۳/۲/۹۱ و ۲۴/۲/۹۱ کارفرما دستور داده که درب کارخانه به روی کارگران بسته شود، متعاقبا کارگران هم در مقابل درب کارخانه تجمع کرده و خواستار بازگشت به کار و حقوق معوقه خویش هستند. قابل ذکر است که این کارگران هر کدام دارای ۱۷ الی ۲۷ سال سابقه کار در این کارخانه می باشند. تجمع کارگران تا زمان تکمیل خبر در مقابل درب کارخانه ادامه داشت.

آزادی ۵ نفر از بازداشت شده گان اول مه سنندج

روز پنج-شنبه ۲۱/۲/۹۱ تعداد ۵ نفر از بازداشت شده گان مراسم اول ماه مه سنندج، به اسامی «زاهد بنفشی»، «محمد لطیفی»، «حمید طاریرمادی»، «شیرکو کردی» و «فرزاد حسن-پناهی» پس از ۹ روز بازداشت در اداره ی

از صفحه ۵ **ارزیابی مختصری از روز ...**

سخت را پشت سر بگذاریم جوابش اتحاد و فقط اتحاد و تشکل است. این دو مولفه مهمترین موضوع امروز است و هر تشکلی و هر فعال کارگری و هر رهبر کارگری به این دو موضوع به صورت جدی توجه نکند و آن را عملی نکند نمیتواند جوابگوی اوضاع سیاسی امروز باشد. این مسئله بویژه امروز مهم است که اوضاع سیاسی امروز دو طبقه را در مقابل هم دیگر چنان قرار داده است که هر کدام میخواهند این اوضاع را به نفع خود تعیین تکلیف کنند.

سرمایه داران و کارگران در راس یک جدال طبقاتی جدی علیه همدیگر قرار گرفته اند و بخواهیم و نخواهیم این یک واقعیت است. اما سرمایه داران امکانات زیادی در دست دارند با امکانات و پول و زندان و نیروی نظامی و... دارند از خود دفاع میکنند. کارگران فقط و فقط و تنها چیزی که در دست دارند حقانیت مطالبات و مبارزات آنها است که برای متحد شدن و متشکل شدن حول این خواسته ها باید تلاششان را ده چندان کنند. علاوه بر این به نظر من نزدیک شدن و اعتماد کردن به تحلیل های حزب و دقت کردن به تحلیل هایی که ما در مورد مسایل مختلف بیان میکنیم یک سلاح برنده و مهم و

کار ساز است و کارگران لازم است به آن توجه کنند. در عین حال کارگران سنندج الگو نشان دادند که میشود به شیوه ای دیگر کار کرد. به اینها توجه کردن مهم است و همه فعالین کارگری چه آنهایی که به ما نزدیک هستند و چه آنهایی که از حزب دور هستند و چه کسانی که با ما مخالف هستند و چه کسانی که با ما موافق هستند مهم است این فاکتورها را مد نظر قرار دهند. ما و کارگران تا کنون سدهای بسیاری را شکسته ایم و جلو آمده ایم و باید این سد را هم بشکنیم و جلو برویم. ما میتوانیم متحدانه تر و قدرتمند تر به میدان بیاییم.

آوات فرخی: خیلی ممنون محمد آسنگران از شرکت در این برنامه متأسفانه وقت برنامه ما در همین جا به پایان رسید.

پایان

ترجمه مصاحبه از کردی بفارسی
حسام یوسفی

هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری است. درظهر روز سه شنبه ۲۵ بهمن ۱۳۹۰، توسط مامورین لباس شخصی در محل کار خود بازداشت شد. وی به دلیل اتهامات واهی در تاریخ ۳۰/۷/۹۰ در شعبه یک دادگاه انقلاب سنندج به یک سال حبس که به مدت ۵ سال تعلیق است، محکوم شده بود. او پس از تحمل حدود ۳۲ روز بازداشت در اداره اطلاعات سنندج باوثیقه ۱۵ میلیون تومانی آزاد شد

و در تاریخ ۲۵/۰۲/۱۳۹۱ آخرین دادگاه مهرداد امین وزیری برگزار شد که طی حکمی به ۵ سال حکم تعزیری و تعلیقی محکوم شد

اطلاعات شهر سنندج، با قرار وثیقه آزاد شدند اما از سایر بازداشت شده گان اطلاعی در دست نیست.

اخبار فوق بر گرفته از سایت کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری

۵ سال حکم تعزیری و تعلیقی برای مهرداد امین وزیری

تاریخ ۲۵/۰۲/۱۳۹۱، ۹:۳۰ صبح آخرین دادگاه مهرداد امین وزیری برگزار شد او که از فعالین کارگری شهر سنندج و عضو کمیته

همکار نشریه ایسکرا: آوات فرخی

E-Mail: awat.farokhi@yahoo.com

مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی!